

بررسی تاریخی تعبیر «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی» در گزارش های دعوت

ناهید طبری^۱

چکیده

مسئله دعوت و جزئیات مرتبط با آن در منابع متقدم ثبت شده است و با وجود تفاوت های الفاظ، در بیان اصل ماجرا و کیفیت آن مشابهت های بسیار وجود دارد. نکته مهم در بیان و تبیین این ماجرا، تصریح به خلافت امام علی علیه السلام است. حذف و اضافاتی در منابع متقدم و متأخر و در آثار و تحلیل های مستشرقان دیده می شود که با توجه به انگیزه های سیاسی و یا اعتقادی صورت گرفته است. در پژوهش حاضر با تمرکز بر گزارش های موجود در آثار تاریخ نگاران متقدم مانند ابن هشام، ابن سعد، طبری و ابن اثیر و این کثیر تصویری از ماجرای مرحله دوم دعوت، مشهور به انذار العشیره ارائه می شود تا با مقایسه آثار تحریف گر متقدمین و متأخرین، نقص در روایتگری تاریخی و عدم حفظ امانت مشهود و مشخص شود. براساس دستاورد پژوهش حاضر در دو منبع تاریخ طبری *والکامل فی التاریخ* ابن اثیر، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در پایان دعوت از خویشان خود، امام علی علیه السلام را با تعبیر «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی» خلیفه پس از خویش اعلام کرد. این درحالی است که طبری در تفسیرش و ابن کثیر در کتاب تاریخی و تفسیرش با تعبیر «ان یكون اخی و کذا و کذا» این حقیقت تاریخی تحریف کرده اند. در چاپ اول کتاب حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم نگاشته محمد حسین هیکل، تعبیر خلیفتی آورده شده، اما در چاپ دوم حذف شده است. به طور قطع، تغییر نقل قول ها و حذف نکته مهم تاریخی به سبب تمایلات فرقه ای و مذهبی از ارزش کار علمی می کاهد.

واژگان کلیدی: دعوت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، وصی، خلیفه،

طبری، ابن اثیر.

^۱. دانش آموخته دکتری تاریخ اهل بیت علیهم السلام، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیه، قم، ایران.

۱. مقدمه

در سال های اول، دوم و سوم بعثت، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در مکه می زیست و براساس اطلاعات موجود در منابع، هیچ گونه دعوت عمومی و رسمی صورت نگرفت و دعوت و جذب به صورت بسیط و شخصی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و یا اصحاب اولیه با تازه مسلمانان صورت می گرفت. هنوز دین نوپدید اسلام جدی گرفته نمی شد. از این رو، گزارش هایی با محوریت دعوت و جهاد پس از آن و بردگی به معنای اسارت پس از جنگ دیده نمی شود و اگر هم از بردگی سخنی به میان آمده موضوعاتی مانند گرایش شدید بردگان به این دین نوین به دلیل حمایت از مظلوم بوده و نیز شکنجه هایی که در پی این گرایش بر آنان صورت گرفته شده و با آزادی آنان و رفع تبعیض ها و فاصله طبقاتی آنان با احرار در سایه دین اسلام بوده که البته این موارد خارج از دایره بحث در تحقیق حاضر است. گزارش های مربوط به یوم انذار در منابع تواریخ عمومی و سیره نبویه ثبت شده و در کتاب های کلامی نیز بررسی شده است، اما اثری که به تحریفات مربوط به یوم الانذار پرداخته مقاله حدیث یوم الدار نوشته سید جواد حسینی چاپ شده در ماهنامه مبلغان (شماره ۱۲۲، آبان و آذر ۱۳۸۸، ص ۱۲ تا ۲۳) که به طور مختصر به تحریف ها اشاره می کند. مقاله حاضر به لحاظ ردیابی تاریخی و چینش گزارش ها براساس ترتیب تاریخی و گزینش منابع تاریخی صرف از مقاله یاد شده متفاوت است.

۲. مروری بر مراحل دعوت به اسلام

با دقت در چهار منبع مهم تاریخ اسلام یعنی، السیره النبویه ابن هشام (۲۱۸م) الطبقات الکبری ابن سعد (۲۳۰م)، تاریخ طبری (۳۱۰م) و الکامل ابن اثیر (۶۳۰م) می توان دعوت را در دو حوزه فردی و اجتماعی مطرح کرد. در ابتدای ظهور اسلام هر فردی که اسلام را می پذیرفت براساس خیراندیشی و سوز هدایتگری به طور خودجوش به دعوت دیگران می پرداخت و دستور خاصی از ناحیه خداوند برای دعوت به اسلام به عنوان یک واجب الهی صادر نشده بود. در این دوره دعوت ها گاه عملی بود؛ یعنی با خواندن نماز و انجام عبادات در ملاعام به طور عملی آنان را جذب و سپس دعوت به فهم و پذیرش اسلام می کردند و گاه تازه مسلمانان با گفت و گوی صریح و اظهار پیام های دین اسلام به طور

مستقیم و آشکارا، اما فردی و بدون سازماندهی به دعوت می‌پرداختند. این مرحله تا سال سوم به طول انجامید و در این سال بود که امر الهی به پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دائر بر دعوت علنی از خویشان وی نازل شد. در بیشتر منابع تفسیری ماجرای این دعوت با تمام جزئیات آن ذیل آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ و خویشاوندان نزدیک خویش را هشدار بده. و در برابر آن مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بال فروتنی فروگستر» (شعرا: ۲۱۴ و ۲۱۵) ذکر شده است (طبری، ۱۴۱۲، ۷۲/۱۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۲۲/۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۰۳/۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۲۸/۵). به نظر می‌رسد با توجه به نظام قبیله‌ای در صدر اسلام، این مرحله نقطه آغازین دعوت اجتماعی و مقدمه‌ای بر دعوت عمومی از شبه جزیره و سپس دعوت جهانی بود. به عبارتی مراحل دعوت از فرد به خانواده و قبیله و سپس به مردم دیگر (فراقبیله‌ای) رسیده و بعد با ارسال نامه به امپراطوران و رؤسای قبایل مهم در آن سوی مرزهای شبه جزیره وارد مرحله جهانی می‌شود. براساس آیه اول سوره فرقان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باید دین اسلام را به همه جهان معرفی کند: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا؛ زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد». از این رو، پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پی رسالت جهانی خویش نامه‌هایی به سران ممالک جهان و مناطق همجوار حجاز در آن روزگار فرستاد. دلیل تأخیر این امر دغدغه‌ای بود که آن حضرت به سبب کارشکنی‌های یهودیان مدینه داشت. همچنین پس از معاهده صلح حدیبیه از جانب مشرکان خطری متوجه حکومت نوپای اسلامی نبود. از این رو با ارسال نامه، سران جهان آن عصر را به اسلام فراخواند. در تاریخ یعقوبی تعداد نامه‌ها دوازده عدد ذکر شده، اما برخی معتقدند ۲۶ نامه بوده که در سال‌های متفاوت از اواخر سال ششم تا وفات آن حضرت به تدریج نگارش یافته و فرستاده شده است (یعقوبی، بی تا، ۷۸/۲؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ۱۹۸/۱). به گفته ابن سعد در یک روز از محرم سال هفتم، شش سفر با شش نامه از مدینه رهسپار شدند و نامه‌های آن حضرت که حاوی دعوت قدرت‌های بزرگ جهان به اسلام بود را برای نجاشی، پادشاه حبشه، هرقل قیصر روم، خسرو پرویز شاهنشاه ایران، مقوقس (نام پادشاه مصر «جریح ابن مینا» یا «جریح ابن متی» و لقبش مقوقس بوده است) شاه

اسکندریه، محمد به منذر بن ساوی التمیمی حاکم بحرین، حارث بن ابی شمر حاکم غسان و هودّه بن علی حاکم یمامه بردند (احمدی میانجی، ۱۴۱۹، ۱/۹۳).

برخی برای شکل های مختلف دعوت علنی با استدلال بر زمان نزول آیات دعوت، ترتیب قائل شده و اولین مرحله آن را دعوت عشیره پیامبر ﷺ دانسته و معتقدند سوره شعراء که آیات انذار عشیره در آن است بعد از سوره طه نازل شده است و سپس به ترتیب سوره های نمل، قصص، بنی اسرائیل، یونس، هود، یوسف و آن گاه در سوره حجر که دستور علنی کردن دعوت و مقاومت و بی اعتنایی به مخالفت مشرکین در آن واقع است، نازل شده است. (ر.ک.، آیتی، ۱۳۷۸، ص ۹۹).

۳. ردیابی تعبیر «ان هذا اخی و وصیبی و خلیفتی» در گزارش های دعوت

۳-۱. گزارش های مربوط به اصل زمان دعوت علنی

دعوت پیامبر ﷺ از خویشان به شکل های مختلف و با حذف و اضافاتی در منابع شیعه و اهل تسنن ذکر شده است. علامه امینی این ماجرا را به هفت صورت از منابع اهل سنت نقل کرده است (امینی، ۱۳۷۲، ۲/۲۷۹)، اما در منابع تاریخی متقدم ابن هشام (م ۲۱۸) اولین گزارش های مربوط به دعوت را در کتاب السیره النبویه با نام مباداة رسول الله ﷺ قومه و ما کان منھم آورده است: «با مسلمان شدن گروهی از افراد به تدریج نام اسلام و پیامبر در مکه به گوش مردم رسید و دسته دسته زن و مرد به اسلام می گرویدند. از آن سو پیامبر ﷺ نیز از جانب خدای عزوجل مأمور شد تا دعوت خویش را آشکار کرده و مردم را به طور علنی به این دین نوپدید دعوت کند». از زمانی که آن حضرت مبعوث به رسالت شده بود تا این هنگام که مأمور به اظهار دعوت خویش برای خویشاوندان شد سه سال طول کشید. در پی مأموریت جدید پیامبر ﷺ به جهت حمایت، آیات ذیل در همین باره نازل شد: «پس آنچه را بدان مأمور شده ای آشکار کن و از مشرکان اعراض نما» (حجر: ۹۴). ابن هشام در توضیح این مطلب می گوید: «یعنی میان حق و باطل را جدا ساز» (ابن هشام، بی تا، ۱/۲۶۳). نیز آیه «و انذار کن خویشاوندان نزدیک خویش را و فروتنی نما با کسانی که تو را پیروی کنند از مؤمنان» (شعراء: ۲۱۴-۲۱۵) و نیز فرماید: «و فروتنی کن برای مؤمنان و بگو همانا من بیم دهنده آشکار هستم» (حجر: ۸۹).

بنابر گزارش ابن هشام در این مدت مسلمانان برای خواندن نماز به دره‌ها و کوه‌ها می‌رفتند و در خفا و پنهانی نماز می‌خواندند تا اینکه رسول خدا ﷺ مأمور به اظهار دعوت خود شده و به دنبال انجام این مأموریت به آشکار ساختن دعوت اقدام کرد. در ابتدا مردم مکه و قریش مخالفتی با تبلیغات او نمی‌کردند تا اینکه پیامبر نام خدایان مشرکین و بت‌ها را به میان آورده از آنها عیب‌جویی کرد. این کار بر مردم مکه گران آمد و جز آنان که مسلمان شده بودند و البته آنان مردم اندکی بودند بقیه مردم کمر به مخالفت با او بستند. از گزارش ابن هشام علنی بودن دعوت قبل از اتمام سه سال را می‌توان برداشت کرد. اگرچه هنوز جنبه عام نگرفته بود. براساس منابع، پایان دعوت فردی و آغاز دعوت علنی در ذی‌الحجه سال دوم بعثت (۱۱ سال قبل از هجرت) صورت گرفت و در این زمان، دعوت‌های فردی به پایان رسیده و دعوت عمومی آغاز شد (ابن هشام، بی‌تا، ۱/۲۶۳). البته شیخ صدوق (م ۳۸۱) دعوت پنهانی را بنا به يك نقل، پنج سال و به بنا بر نقلی دیگر سه سال ذکر کرده است (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۲/۳۴۴).

یعقوبی می‌نویسد: «رسول خدا ﷺ سه سال در مکه امر رسالت خود را پوشیده می‌داشت و به یگانگی و پرستش خدای عزوجل و اقرار به پیامبری خویش دعوت می‌کرد و هرگاه بر گروهی از قریش می‌گذشت، می‌گفت: جوان بنی‌عبدالمطلب از آسمان سخن می‌گوید» تا آنکه خدایانشان را بر آنان عیب گرفت و از هلاکت پدرانیشان که کافر مرده‌اند سخن گفت و به دستور خدای عزوجل دعوت خود را آشکار و علنی ساخت و در «أبطح» ایستاده با صراحت فرمود: "إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ وَتَرْكِ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ الَّتِي لَا تَنْفَعُ وَلَا تَضُرُّ وَلَا تَخْلُقُ وَلَا تَرْزُقُ وَلَا تَحْيِي وَلَا تَمِيتُ؛ مَنْ رَسُولُ اللَّهِ هَسْتُمْ. شِمَا رَا بَه عِبَادَتِ خَدَائِ يَكْتَا وَتَرْكِ عِبَادَتِ بَتَهَائِي كَه نَه سُودِ مِي دَهْنَدِ وَ نَه زِيَانِ مِي رَسَانْدِ وَ نَه مِي آفَرِينْدِ وَ نَه رُوزِي مِي دَهْنَدِ وَ نَه زَنْدِه مِي كَنْدِ وَ نَه مِي مِيرَانْدِ دَعْوَتِ مِي كَنْمِ". به روایت علی بن ابراهیم قمی، رسول خدا پس از سه سال دعوت پنهانی و نزول آیه "فَأُضْغِعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ" بیرون آمد و چنین خطبه خواند: "يا معشر قريش و يا معشر العرب، أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ، وَ خَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ الْأَصْنَامِ، وَ أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَأَجِيبُونِي تَمَلَّكُوا بِهَا الْعَرَبِ

و تدین بها لکم العجم و تکونون ملوکا فی الجنة" (یعقوبی، بی تا، ۳۴/۲). ابن سعد (م ۲۳۰) بابتی را با نام «دعوت کردن پیامبر ﷺ از مردم برای پذیرش اسلام» در الطبقات الکبری باز کرده و ماجرای دعوت را بیان می‌کند. بنا به نقل وی، محمد بن عمر واقدی از جاریه بن ابی عمران، از عبد الرحمن بن قاسم از پدرش نقل می‌کند: «به پیامبر ﷺ فرمان داده شد که دستورهای خدا را ابلاغ کند و مردم را به سوی خدا فراخواند و از همان آغاز وحی، شروع به دعوت فرمود. سه سال پوشیده دعوت می‌کرد تا آنکه مأمور به دعوت آشکارا شد». نیز محمد بن عمر واقدی از معمر بن راشد از زهری نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ پنهان و آشکارا مردم را به اسلام دعوت می‌فرمود و گروهی از جوانان و مردم ناتوان دعوت خدا را پذیرفتند به طوری که شمار اشخاصی که به او ایمان آورده بودند، زیاد شدند و کافران قریش هم از آنچه پیامبر می‌فرمود چندان ناراحت نمی‌شدند فقط هرگاه پیامبر ﷺ از کنار انجمن‌های آنها عبور می‌کرد، اشاره می‌کردند که این پسر بچه خاندان عبدالمطلب مدعی است که از آسمان با او صحبت می‌شود. چنین بود تا آنکه خداوند متعال الهه‌های آنان را که غیر از خدا می‌پرستیدند مورد سرزنش قرار داد و یادآور شد که پدران ایشان که در حالت کفر مرده‌اند، بدبخت و نابود شده‌اند. در این هنگام آنان نسبت به رسول خدا ستیزه‌گری و دشمنی را آغاز کردند.

ابن سعد جریان دعوت بر کوه صفا را به همان مضمون یاد شده نقل می‌کند و به دعوت پنهانی و آشکارا از ناحیه برخی مسلمانان مانند ابوبکر، سعید بن زید، عثمان، عمر و حمزه بن عبدالمطلب و ابو عبیده بن جراح اشاره می‌کند. (ابن سعد، ۱۴۱۰، ۱۵۶/۱) وی هیچ اشاره‌ای به گفت‌وگوی پیامبر و امام علی علیه السلام در یوم الانذار ندارد و کل آن را حذف می‌کند. بنا به نقل طبری (م ۳۱۰) هم سه سال پس از مبعث پیامبر ﷺ خداوند به او فرمان داد که کار دین را آشکار کند و به دعوت پردازد. وی می‌گوید: «و یاران پیامبر به وقت نماز به دره‌ها می‌رفتند و نهان از قوم نماز می‌کردند. یک روز که سعد بن ابی وقاص و جمعی از مسلمانان در یکی از دره‌های مکه نماز می‌کردند جماعتی از مشرکان نماز کردن آنها را بدیدند و نپسندید و عیب گرفتند و کار به زد و خورد کشید و سعد بن ابی وقاص یکی از مشرکان را با استخوان شتری بزد و سر او بشکست و این نخستین خونی بود که در اسلام ریخته شد» (طبری، ۱۳۸۷، ۳۱۸/۲).

۴. گزارش‌های مربوط به کیفیت دعوت

در مورد کیفیت دعوت از ابن عباس روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ روزی از صفا بالا رفت و ندا داد و قرشیان بر او فراهم شدند و گفتند: تو را چه می‌شود؟ گفت: اگر به شما خبر دهم که دشمن صبحگاه یا شبانگاه می‌رسد آیا سخن مرا باور می‌کنید. گفتند: آری. گفت: من شما را از عذابی سخت که در پیش دارید بیم می‌دهم. ابولهب گفت: برای همین ما را فراهم کردی و خدای عزوجل سوره ابولهب را نازل فرمود. (بلاذری، ۱۳۹۴، ۱۳۰/۱، طبری، ۱۳۸۷، ۳۱۹/۲) این گزارش به صورت‌های مختلف ذکر شده است که در مکان و محتوای گفت‌وگوها و منجر شدن این دعوت به نزول سوره لهب مشترک است، اما حذف و اضافاتی در الفاظ دیده می‌شود. به گفته طبری از علی بن ابی طالب روایت کرد: «چون آیه: "وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ" نازل شد پیامبر مرا خواست و گفت: "خدا فرمان داده که نزدیکان خویش را بیم دهم و سخت دلگیرم که می‌دانم وقتی سخن آغاز کنم با من بدی می‌کنند و خاموش ماندم تا جبرائیل آمد و گفت: ای محمد! اگر آنچه را فرمان یافته‌ای انجام ندهی خدا عذابت می‌کند. اینک طعامی بساز و ران گوسفندی بر آن گذار و ظرفی پر از شیر کن و بنی عبدالمطلب را فراخوان که با آنها سخن کنم و پیامی را که دارم برسانم". علی رضی الله عنه گوید: آنچه فرموده بود انجام دادم و قوم را بخواندم که چهل تن، یکی کمتر یا بیشتر بودند و عموهای وی ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب در آن میان بودند و چون جمع شدند فرمود: تا طعامی را که ساخته بودم بیاورم و چون آن را پیش آوردم پیامبر صلی الله علیه و آله پاره گوشتی برگرفت و به دندان پاره کرد و در اطراف ظرف انداخت و گفت: "به نام خدای آغاز کنید". سپس قوم غذا خوردند و چیزی کم نبود، قسم به خدایی که جان من به فرمان اوست غذایی را که برای همه آورده بودم یکی از آنان می‌خورد». پس از آن پیامبر فرمود که قوم را نوشیدنی بدهم و من ظرف شیر را بیاوردم و بنوشیدند تا سیراب شدند. قسم به خدا که همه ظرف خوراک یکیشان بود و چون پیامبر خواست با آنها سخن گوید ابولهب پیشدستی کرد و گفت: "رفیقتان شما را جادو کرد" و قوم متفرق شدند و پیامبر با آنها سخن نگفت. روز دیگر پیامبر به من گفت: "این مرد چنان که دیدی در سخن پیش دستی کرد و قوم متفرق شدند باز طعامی فراهم کرده و قوم را دعوت کن." من نیز چنان کردم و آنان را دعوت کردم و

پیامبر فرمود تا غذا آورم و چنان کرد که روز پیش کرده بود و غذا خوردند و چیزی کم نبود و از شیر نوشیدند تا همگی سیراب شدند».

متن دعوت پیامبر طبق نقل طبری و بنا بر به روایت امام علی علیه السلام چنین است: «ای بنی عبدالمطلب! به خدا هیچ کس از مردم عرب چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام برای قوم خویش نیاورده است. من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‌ام و خدای تعالی مرا فرمان داده که شما را به سوی آن بخوانم. کدامتان مراد این کار یاری می‌کنید که برادر و وصی و جانشین من باشید». امام گوید: «قوم خاموش ماندند و من که از همه کمتر سن داشتم گفتم: ای پیامبر خدا! من پشتیبان تو خواهم بود و او گردن مرا گرفت و گفت: «این برادر و وصی و جانشین من است. مطیع وی باشید». ناگاه قوم خندان برخاستند و به ابوطالب می‌گفتند: «به تو گفت که از پسر ت اطاعت کنی». ربیعه بن ناجد گوید: «یکی به علی علیه السلام گفت که ای امیر مؤمنان، چگونه میراث پسر عمویت به تو رسید و به عمویت [عمویش] نرسید. علی گفت: بیایید؛ و سه بار گفت تا مردم فراهم شدند و گوش دادند. آن‌گاه گفت: پیامبر خویشان خود که از فرزندان عبدالمطلب بودند فراخواند که هر یک از آنان یک بزغاله می‌خورد و یک ظرف شیر می‌نوشید و اندک غذایی برای آنها ساخته بود که بخوردند تا سیر شدند و غذا مانند اول بود، گویی دست نخورده بود، پس از آن ظرف شیری خواست که بنوشیدند تا سیراب شدند و همه شیر به جای بود گویی کس دست نزنده بود و ننوشیده بود. پس از آن گفت: ای بنی عبدالمطلب! من به سوی شما به خصوص و سوی همه مردم مبعوث شده‌ام و کار دعوت مرا دیده‌اید. کدامتان با من بیعت می‌کنید که برادر و یار و وارث من باشید.» کسی برنخاست و من که از همه خردسال تر بودم برخاستم و پیامبر به من فرمود: بنشین. پس از آن سخن خویش را تکرار کرد و سه بار گفت و هر بار من برخاستم و چون بار سوم شد دست خویش به دست من زد. همین سبب بود که من به جای عمومیم وارث پسر عمومیم شدم» (طبری، ۱۳۸۷، ۲/۳۲۱). «فضرِب بیده علی یدی، قال: فبذلک ورثت ابن عمی دون عمی».

بنا به نقل طبری چون قریشیان دیدند که پیامبر از دعوت باز نمی ماند و ابوطالب از او حمایت می کند گروهی را نزد ابوطالب فرستادند و او نیز کسی را فرستاد و پیامبر خدا آمد و به وی گفت: «ای برادرزاده من! اینان سران و پیران قومند و از تو انصاف می خواهند که به خدایانشان ناسزا نگویی و آنها نیز تو را با خدایت واگذارند. پیامبر خدا گفت: آنها را به چیزی می خوانم که از دین خودشان بهتر است. ابوطالب گفت: به چه می خوانی؟ گفت: می خواهم کلمه ای بگویند که عرب مطیع آنها شود و بر عجم تسلط یابد. گوید: ابوجهل گفت: آن چیست که ده برابر آن بگوییم؟ گفت: گوید: لا اله الا الله. گوید: نپذیرفتند و گفتند چیزی جز این بخواه. پیامبر فرمود: اگر خورشید را بیارید و در دست من بگذارید چیزی جز این نخواهم». (طبری، ۱۳۸۷، ۳۲۴/۲)

ابن اثیر (م ۶۳۰) جریان دعوت علنی خویشان را به نقل از جعفر بن عبدالله بن ابی الحکم آورده است. براساس این گزارش، چون آیه انذار نازل شد پیامبر سخت غمگین شده و چنان عرصه بر او تنگ گردید که مانند بیماران خانه نشین شد. عمه های وی برای عبادت حضرت رفتند، فرمود: «مرضی ندارم، ولی خداوند به من امر فرمود که به عشیره و نزدیکان خود اخطار کنم. گفتند (عمه ها) آنها را نزد خود بخوان و ابولهب را دعوت مکن؛ زیرا او اجابت نخواهد کرد. پس پیامبر آنها را که جمعی از بنی عبدالمطلب بن عبدمناف میان آنها بودند و عده آنها چهل و پنج تن بود، دعوت کرد. ابولهب سخن آغاز کرد و گفت: اینها اعمام و فرزندان عم تو هستند، سخن بگو و جوانی را کنار بگذار. بدان که قوم تو طاقت ستیز با ملت عرب را ندارند و اگر تو در عقیده خود پایداری و مقاومت کنی خویشان تو سزاوارترند برای اینکه تو را بگیرند و به زندان بسپارند؛ زیرا تو برای آنها بدترین وضعیت و شر بسیار آورده ای. پیامبر سکوت اختیار فرمود و در آن مجلس هیچ نگفت. دوباره آنها را دعوت کرد و فرمود: خدا را حمد می کنم و از او یاری می خواهم و به او ایمان دارم و بر او توکل می کنم و شهادت می دهم که او یگانه است و شریک ندارد. سپس فرمود: رائد (نماینده و راهنمای قوم که به جست و جوی چراگاه و راه می پردازد) هرگز به قوم و خانواده خود دروغ نمی گوید. به خدای یگانه که جز او دیگری نیست من پیامبر خدا مخصوصاً برای شما و برای عموم مردم می باشم. شما همان طور که می خوابید حتما خواهید مرد و همان طور که

بیدار می‌شوید حتما رستاخیز خواهید داشت آنگاه دچار محاسبه و بازخواست خواهید بود و (پس از رستاخیز) بهشت و دوزخ تا ابد خواهد بود».

ابوطالب گفت: «یاری تو برای ما بهترین کار است. ما نیز برای قبول نصیحت تو بیشتر آماده هستیم و سخن تو را تصدیق می‌کنیم. اینها فرزندان پدر تو (قوم تو) جمع شده‌اند و من یکی از آنها هستم با این تفاوت که من زودتر تصدیقت می‌کنم. برو به دنبال مأموریت خود و بکن هر چه به آن امر شده‌ای. به خدای سوگند من تو را محافظت و از تو دفاع خواهم کرد، ولی نفس من بر ترک دین عبدالمطلب چندان موافقت نمی‌کند. ابولهب گفت: به خدا سوگند شر همین است و بس. دست او را از این کار ببندید پیش از اینکه دیگران ببنند. ابوطالب گفت: به خدا سوگند ما تا زنده هستیم از او دفاع خواهیم کرد» (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۶۲/۲) بنابر گزارش ابن اثیر نیز پس از دعوت، خویشان پیامبر ﷺ از اسلام دور نشدند و بر او اعتراضی نکردند مگر يك نحو اعتراض ناچیز تا آنکه نام بتها را برد و آنها را زشت و پلید خواند. چون چنین کرد آنها بر ستیز با او کمر بستند مگر جمعی از مسلمین که خداوند آنها را به اسلام مشرف و مصون داشته است (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۶۳/۲).

اگرچه طبری در کتاب تاریخی خویش کیفیت دعوت رسول خدا را چنین روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «ایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم» و سپس گوید رسول خدا فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا» (طبری، ۱۳۸۷، ۳۲۴/۲)، اما در کتاب تفسیری اش می‌نویسد: «رسول خدا ﷺ فرمود: فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و کذا و کذا» (طبری، ۱۴۱۲، ۷۴/۱۹) و این‌گونه سخن صریح پیامبر بر خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام را حذف کرده و به جای آن «کذا و کذا» می‌نهد تا مدرکی برای شیعه نباشد... ابن کثیر نیز مانند طبری در کتاب البدایة و النهایة و کتاب السیرة النبویة و تفسیر خود همین حذف را انجام داده و جمله پیامبر ﷺ به امام علی علیه السلام را با تعبیر: «ان هذا اخی و کذا و کذا فاسمعوا له و اطیعوا» آورده است. (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ۴۰/۳؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۳۵۱/۳). در دوران معاصر محمد حسین هیکل در کتاب حیاة محمد این تحریف به حذف را انجام داده به‌گونه‌ای که در چاپ اول کتاب خویش، حدیث را مطابق با منابع تاریخی متقدم نقل کرده است (هیکل، ۱۳۵۴، ص ۱۰۰). در چاپ دوم همان کتاب تعبیر

کلیدی: «و خلیفتی فیکم» راز حدیث حذف کرده و به نقل از پیامبر می نویسد: «و یكون اخی و وصیی» (هیکل، ۱۳۵۴، ص ۱۳۹).

۵. نتیجه گیری

از جمله بزنگاه های تاریخ اسلام که تصریح به خلافت بلافصل امام علی ع پس از پیامبر ص شده یوم الانذار است که پیامبر در پایان سخنان خویش و در پی سه مرتبه برخاستن علی و بیعت با آن حضرت، فرمود: «این برادر، وصی و خلیفه من است». در تحقیق حاضر با تمرکز بر گزارش های موجود در آثار تاریخ نگاران متقدم مانند ابن هشام (م ۲۱۸)، ابن سعد (م ۲۳۰)، طبری (م ۳۱۰) و ابن اثیر (م ۶۳۰) و ابن کثیر (م ۷۷۴) تصویری از ماجرای مرحله دوم دعوت، مشهور به انذار العشیره ارائه می شود تا در تطبیق با آثار تحریف گر متقدمین و متأخرین، تعصب مذهبی در روایتگری تاریخی و عدم حفظ امانت فهم شود. براساس دستاورد تحقیق حاضر در دو منبع تاریخ طبری و الکامل فی التاریخ ابن اثیر، پیامبر ص در پایان دعوت از خویشان خود، امام علی ع را با تعبیر «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی» خلیفه پس از خویش اعلام کرد. البته طبری در تفسیرش، ماجرا را با تحریف این قسمت بیان می کند. ابن کثیر نیز در کتاب تاریخی و تفسیرش با تعبیر «ان یكون اخی و کذاو کذا» این حقیقت تاریخی را تحریف کرده است و روایت به شکل اول و با تعبیر خلیفتی را موضوع و مجعول می داند. در تاریخ نگاران متأخر نیز در چاپ اول کتاب حیات محمد ص نگاشته محمد حسین هیکل، تعبیر خلیفتی آورده شده، اما در چاپ دوم حذف شده است. به طور قطع، تغییر نقل قول ها و حذف نکته مهم تاریخی به سبب تمایلات فرقه ای و مذهبی از ارزش کار علمی می کاهد.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرّم (۱۳۸۵/۱۹۶۵)، الکامل فی التاریخ. بیروت: دارصادر.
۲. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری (۱۴۱۰/۱۹۹۰). الطبقات الکبری. تحقیق: محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن کثیر ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷/۱۹۸۶)، البدایه و النهایه. بیروت: دارالفکر.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹). تفسیر القرآن العظیم. محقق: شمس الدین، محمد حسین. بیروت: دارالکتب العلمیه.

۵. ابن هشام، عبد الملك بن هشام الحمیری المعافری (بی تا). السیره النبویه. تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الأیاری و عبد الحفیظ شلیبی. بیروت: دارالمعرفه.
۶. احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی المعروف بالیعقوبی (بی تا). تاریخ الیعقوبی. بیروت: دارصادر.
۷. احمدی میانجی، علی (۱۴۱۹). مکاتیب الرسول. قم: دارالحدیث.
۸. امینی، عبدالحسین، (۱۳۷۲). الغدیر. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۹. آیتی، محمد ابراهیم (معاصر) (۱۳۷۸). تاریخ پیامبر اسلام. تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. بلاذری، (۱۳۹۴/۱۹۷۴). انساب الاشراف. تحقیق: محمد باقر المحمودی. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۱. حسینی، سیدجواد (۱۳۸۸). حدیث بیوم الدار. نشریه میلغان، شماره ۱۲، ۱۲-۲۳.
۱۲. دوق، ابن بابویه محمد بن علی (۱۳۹۵). کمال الدین و تمام النعمه. محقق: غفاری، علی اکبر. تهران: اسلامیه.
۱۳. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. محقق: یزدی طباطبائی، فضل الله. تهران: ناصرخسرو.
۱۵. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن. لبنان: دارالمعرفه.
۱۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷/۱۹۶۷). تاریخ الأمم و الملوک. محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.
۱۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (م ۳۴۶). مروج الذهب و معادن الجوهر. مترجم: پاینده، ابوالقاسم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. هیکل، محمد حسین (۱۹۶۸). حیاة محمد. مصر: مکتبه النهضه المصریه.
۱۹. هیکل، محمد حسین (۱۳۵۴). حیاة محمد. مصر: مطبعه مصر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی